

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

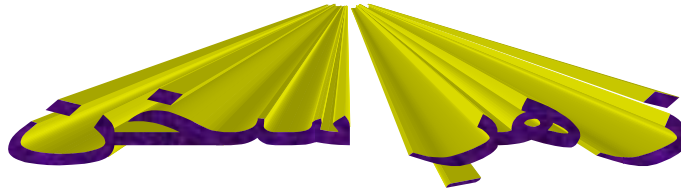
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان



ترا ای نوکر طالب
ترا ای چاکر جالب
قتلاده بسته بر گردن
به والله خوب میدانم ،
میدانم، به بالله خوب میدانم،
به دست کیست، زنجیرت،
به پای کیست، تقدیرت،
به امر کیست ، تحقیرت ،
به لفظ کیست تفسیرت ،
به نام کیست تدبیرت ،
به ساز کیست تزویرت ،
تو ای بدکار و ، ای بدفعل و ، ای بدماش
تو ای پاگرد و ، ای مردار خور و کرگس و خُفاش
که می لولی به سوی طالبان ، ای مرتجع ، چون ماش
مگر نشنیده ای میشه ، ز مردان دیر پخته آش
به پای گرد خود نعلی ، زن و با صبر و طاقت باش
بمان خونسرد ، با صبر و شکیبائی و ، نه زهر سخن می پاش ،

تو ای پاگرد و ، ای مردار خورِ کرگس و خُفاش
 مگر از شوربازار و سرِ چوک آمدی و کاسبی داری تو ای فحاش
 که با الفاظِ بیمعنی و زشت و کوچه بازاری ، دهی پاسُخ ، تو ای قلماش
 شنو از شاعرِ آواره ، حرفِ حق ، مکن پرخاش ، ای عیاش و ای اوباش
 مرو از پشتِ طالبها ،
 مکن پشتی ز کاذبها ،
 مشو از پیروِ ملا عمر یا ،
 از همان ملعونِ حکمتیارِ راکتبار و ، غاصبها ،
 مکن یاری به اشخاصی که بود از چاکران و نوکران ،
 خاصِ گلبدین و حقانی
 حقانیِ گردن زن
 که با بیل و کلنگ و دشنه و چاقو
 که با چوب و چُماق و نیزه و سیلاوه و خنجر
 هزار و صد هزاران ، بیگناه انسان
 سرش از تن جدا گردیده همچون توپ ،
 در گولِ سیاست وار گردیدست .
 هزار و صد هزاران ، بیگناه انسان ،
 یتیم و بیوه و معیوب گردیدست .
 تو ای پسمانده خورِ طالبان و گلبدینی های وحشی ،
 نوکرِ ایران و پاکستان ،
 که ، دایم از پسِ پرده ،
 به بی شرمی و نامردی ،
 زمینه سازِ تخریباتِ اشرارند ، تا کی چاکری داری ،
 به مانندِ حقوقدانیِ که ،
 ... است و هم استاد و هم داکتر ،
 میانِ تاجیک و پشتون ، به شدت تفرقه انداز ،
 و ظُرفِ پربهای وحدتِ ملی ما را ، مفت درزی ساز ،
 سخنهای خَسَنِ پرداز ،
 همیشه کاسه لیس و هم **فلوته باز**
 به فاشیستی بسانِ (**عابدی مولتی میلیونر**) مقامِ عالی و اول ،
 میانِ مرد و زن دارد ،
 روان از پشتِ حکمتیارِ راکتبار و از ملا عمر ، آن کوریک چشمه ست ،
 که بوی ارتجاع از گفته هایش ذهنِ ملت را بسی مزکوم بنمودست .

تو ای پسمانده خورِ طالب و بادارِ **گلبدین حکمتگار**
 چرا بر مادرِ میهن جفا داری ،
 چرا بر هموطن ، کارِ خطا داری ،
 چرا روشنگران را ناسزا داری ،
 چرا هم تاپهٔ تکفیر ، بر مؤمن روا داری ،
 برو ، برو قدری ادب آموز
 ادب آموز و قدری با ادب بنشین و صحبت کن
 که اخلاقِ پسندیده ترا جانا سزاوارست
ز گلبدین و پلبدین ، مکن تعریف
 مگر از یاد بردی ظلم و بیداد و جنایتهای ایشانرا
 که حتا از دل خشت و ، کلوخ و ، سنگ و چوب و خاکِ میهن ،
 تا کنون خونابه میریزد .
 فضای پاک و صافِ مشک بیزِ کابلِ زیبا ،
 بجای مشک و عنبر ، دود و هم باروت می بیزد .
 غبارِ ماتم و اندوه و غم ،
 از کوچه و پسکوچه و از باغ و بستانش همی خیزد
 فغان و ناله و فریادِ مظلومان بلند و ،
 از در و دیوار و سقف و از زمین و آسمانش ، غصه میبارد
 تو ای دلال و ای رمال ،
 نداری اختیار از خود ،
 به سازِ طالبان و گلبدینی های بیمقدار می رقصی .
 به چندین بار ، از برنامه های مختلف ، آوازِ نکبتبارِ تو ،
 گوشِ حقیقت را همی آزد
 صدای ناخراش و ناتراشت بود از اندیشه و مفکورهٔ طالب ،
 که میگفتی ،
 میگفتی ، چندین سال شد از ازدواجِ ما و امریکا
 که تا اکنون به بیشرمی و پُرروئی ، اندر کشورِ ما ، **خانه دامادست**
گدا آسوده ، مسجد گرم و ، جای خواب ، خیلی نرم ،
 به بیشرمی همی گوئی ، تقاضای طلاق از ما و حکمِ رد ز امریکاست ،
 گروهی با تو هم آواز و پیشِ پا نظر دارند ،
 به دُور هرگز نیندیشیده ، میگویند ،
طلاق خویش را باید ز امریکا گرفت و زود در عقدِ عربها رفت
ویا در عقدِ پاکستان ،

و یا در صیغه ایران ،

و یا در عقد پاکستان و هم ، در صیغه ایران ،

درائیم و یکی مولود نو زائیم ،

به حکم و امرِ بداران ،

چو حقانی و گلبدین و چون ملا عمر ، آن کورِ یک چشمه ،

و یا چون (عابدی مولتی میلیونر)

چه گفتارِ قبیح و زشت و بیمعنی

و پنداران !

و پنداران ! همه هشیار و ، از خوابِ گران خیزید

که ملا های لنگ و ،

گلبدینی های دنگ و ،

طالبانِ لات و بی فرهنگ

به روی شیشه ناموسِ وحدت ، می زنند ، با سنگ

که تا ، در بینِ تاجیکها و پشتونها ،

میانِ شیعه و سنی ، بیندازند دایم جنگ

پلانِ شومِ دالخورانِ پاکستان و ،

چال و فتنه و مکر و فریبِ دولتِ نامردیِ آخوندیِ ایران ،

چنین یک دنده ئی ها را ،

بمثلِ (عابدی مولتی میلیونر) ،

(حقانی بد اختر) ،

و غیره غیره بار آورد

که تا بر نارسای قامتِ بدفوکس و زشت و ،

همچنان شرم آور و ننگینِ هریک ، از پلانهای که ،

عاجز خامه از تحریر و ،

قاصر از بیان کردش زبان ،

لباسی از حریر و مخمل و اطلس ، بیوشانند ،

و پنداران ! همه هشیار و ، از خوابِ گران خیزید

که ملا های لنگ و

گلبدینی های دنگ و

طالبانِ لات و بی فرهنگ

به روی شیشه ناموسِ وحدت ، می زنند ، با سنگ

که تا ، در بینِ تاجیکها و پشتونها ،

میانِ شیعه و سنی ، بیندازند دایم جنگ

(2010\08 \ 3)